

نشر و فرهنگ

● سلسله گفتگوها پیرامون، نشر و فرهنگ / گفتگوی پانزدهم با
احمد رضا احمدی: نشر مواد شنیداری برای کودکان و نوجوانان / به
کوشش: عبدالحسین آذرتک، علی دهباشی با همکاری طوبی ساطعی

سلسله گفت و گوها پیرامون نشر و فرهنگ

(به کوشش عبدالحسین آذرنک؛ علی دهباشی)
عکس از: طوبی سامعی

- گفت و گوی یکم:
عبدالرحیم جعفری بنیانگذار مؤسسه انتشارات امیر کبیر (بخارا، ش ۴)
- گفت و گوی دوم:
ایرج افشار و انتشارات دانشگاهی (بخارا، ش ۵)
- گفت و گوی سوم:
بیزن ترقی، از خاندان ناشر آثار ادبی - تاریخی (بخارا، ش ۶)
- گفت و گوی چهارم:
محسن رمضان‌ی از خاندان رمضان‌ی (بخارا، ش ۷)
- گفت و گوی پنجم:
احسان نراقی و نکته‌هایی از پس پرده سانسور کتاب (بخارا، ش ۸)
- گفت و گوی ششم:
محمود علمی و علی اصغر علمی (دو نسل از میان پنج نسل ناشر، چاپگر و کتابفروش) (بخارا، ش ۹ و ۱۰)
- گفت و گوی هفتم:
محمود کاشی‌چی، ناشری در پی دگرگونی (بخارا، ش ۱۱)
- گفت و گوی هشتم:
محمود باقری: بساط، رویه دیگری از نشر و کتابفروشی مردمی (بخارا، ش ۱۲)
- گفت و گوی نهم:
داود رمضان شیرازی: بیش از نیم قرن کتابدگی (بخارا، ش ۱۳ و ۱۴)
- گفت و گوی دهم:
محسن باقرزاده: انتشارات توس، بنیاد فرهنگ ایران و نکته‌های دیگر از نشر (بخارا، ش ۱۵)
- گفت و گوی یازدهم:
جهانگیر منصور: زوایایی از انتشارات نیل و کتاب زمان (بخارا، ش ۱۶)
- گفت و گوی دوازدهم:
محمد رضا جعفری: امیر کبیر و نشر نو در دوره انتقال (بخارا، ش ۱۷)
- گفت و گوهای دیگر در شماره‌های دیگر بخارا

سلسله گفتگوها پیرامون نشر و فرهنگ

گفت و گوی سیزدهم با احمد رضا احمدی:
نشر مواد شنیداری برای کودکان و نوجوانان

به کوشش عبدالحسین آذرنگ؛ علی دهباشی
با همکاری طوبی ساطعی

سخنی با نشر دوسقان

نشر کتاب، به سبب پیوندهای ژرف و بسیارش با فعالیتهای گوناگون بشری، در شمار پیچیده‌ترین پدیده‌هاست؛ نشر رکن مهمی است از تاریخ فرهنگ، جامعه، اندیشه و تفکر، تاریخ روشنفکری و روشن‌اندیشی، جزئی جدایی‌ناپذیر از تاریخ نظر اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از پیشینه هرگونه تحولی که با جهان معنوی و احساس و عاطفه آدمی در آمیخته است. روشن شدن تاریخ نشر، برگوشه‌های ناپیدایی از همه اینها پرتو خواهد افکند.

هدف از این سلسله گفت‌وگوها، گشودن راه به سوی تاریخ بشر کتاب در ایران و تلاش برای مصون نگاه داشتن دانسته‌های ارزشمند از گزند فراموشی است. بخارا از همه بزرگان، پیشگامان، صاحب‌نظران، تجربه‌مندان و سایر آگاهان نشر کتاب در ایران دعوت می‌کند برای جلوگیری از فراموش شدن جنبه‌های ارزشمند نشر، و به هر نحوی که مایل هستند، همکاری کنند. این بخش از بخارا در اختیار هر کسی است که به گفت‌وگو درباره زوایا و خفایای تاریخ نشر کتاب در ایران، و به ویژه پیوند آن با سیر فرهنگی کشور، علاقه‌مند است.



● احمدرضا احمدی (عکس از طوبی ساطمی)

آقای احمدی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در چه سالی تاسیس شد؟

- حدود سال ۱۳۴۵ یا ۴۶ با تشکیلاتی خیلی ساده و کوچک که در خیابان ورزنده ضلع شمالی ورزشگاه امجدیه. مؤسسان اصلی اینها بودند: هما زاهدی (خواهر اردشیر زاهدی و همسر داریوش همایون)، لی لی امیرارجمند (جهان آرا) فارغ التحصیل رشته زبان فرانسه از دانشگاه تهران و فوق لیسانس کتابداری از آمریکا، و نیز فیروز شیروانلو که تازه از زندان آزاد شده و با تجربیاتی که قبل از زندان رفتن در مؤسسه انتشارات فرانکلین کسب کرده بود. بعد از مدتی م. آزاد شاعر هم به آنان پیوست و مکان کانون از آنجا به خیابان بهار منتقل شد. فیروز شیروانلو معتقد بود که ما ادبیات مستقلی با اصل و اسلوبهای مخصوص خود برای کودکان عصر جدید نداریم. او از نویسندگان و نمایشنامه نویسان و شاعران خواست که هر کسی در حوزه و تخصص خودش کتابی برای کودکان بنویسید. مثلاً خود من که شعر می‌گفتم کتاب داستانی به آنها دادم. بهرام بیضایی کتاب حقیقت و مراد دانا، سیاوش کسرایی کتاب زمستان در آبادی ما و منوچهر نیستانی کتاب گل اومد، بهار اومد را نوشت. حتی از دکتر غلامحسین ساعدی هم قصه‌ای چاپ کردند، و در حقیقت این قدم اول در کار کانون بود

شما از چه سالی به کانون پیوستید؟

من از ۱۳۴۹ به کانون رفتم و کتاب اولم که چاپ شد در آنجا کارمند نبودم.

عنوان کتاب اولتان چه بود؟

من حرفی دارم که فقط شما بچه‌ها باور می‌کنید.

مثل اینکه این کتاب ماجراهایی دارد؟

بله، در این کتاب م. آزاد هنگام ویرایش کلمه‌ای را تغییر داد که بعداً باعث درد سر من و کانون شد. قضیه از این قرار بود که در کتاب جمله‌ای به این صورت نوشته شده بود: «در شهر ما باران نبارید، همه ما عکس میوه‌ها را پشت مجله دیدم». این کتاب در افتتاح کتابخانه نیاوران، به عنوان آخرین کتاب منتشر شده کانون به شاه هدیه شد. شاه که کتاب را مرور می‌کرد، به این جمله که رسید عصبانی شده و پرسیده بود نویسنده این کتاب کیست. در آن زمان در شرکت پیام، در دفتر علی عباسی، کار می‌کردم و در کار تبلیغات بودم. عباسی به من گفت سازمان امنیت تو را احضار کرده است و باید فوراً بروی آنجا. از قضا محمود طلوعی سردبیر خواندنیها، دوست علی عباسی هم حضور داشت و وقتی نگرانی مرا دید، گفت ترس حتماً یک بازجویی ساده است. خلاصه دو سه روزی ما را بردند و آوردند، اما هیچ توهینی به من نکردند. فقط بازجویی ام طولانی بود، شاید حدود ۷ تا ۸ ساعت و بعد هم قضیه تمام شد.

سؤالاتی که از شما پرسیدند دقیقاً چه بود؟

از این قبیل که پدر و مادرت چه کسانی هستند، دوستانت را نام ببر. و من شاید غفلتاً جزو دوستانم به نام جلال آل احمد هم اشاره کردم و گفتم اولین جلسه کانون نویسندگان در منزل ما تشکیل شد. بازجو هم که ظاهراً دنبال سرنخی می‌گشت همین نکته را چسبید و تا انتهای بازجویی روی این نکته تأکید کرد. بعد از بازجویی اول، گفتند دو سه جا را امضا کن و بعد قُرْم دیگری آوردند که سئوالات آن مثل قُرْم قبلی بود. دوباره نوشتم و امضا کردم. ظاهراً می‌خواستند ببینند تناقضی در حرفها دیده می‌شود یا نه.

اما از شما نپرسیدند چرا آن جمله را نوشته بودید؟

خیر، اصلاً چیزی در آن باب نپرسیدند.



شاید فقط می‌خواستند بدانند چگونه آدمی هستید و لابد با جمله کاری نداشتند؟ بله، و نکته جالب اینجاست که بعد از انقلاب هم این کتاب برای یک کلمه چاپ نشد. در جایی دیگر از کتاب آمده است: «من نان را لگد نکردم، نه اینگه گناه بود» و گفتند کلمه «نه» را حذف کنید و قرار بود چاپ کنند که نشد. نقاشی کتاب هم که بیشتر گلاژ است از کارهای عباس کیارستمی است. این قضیه باعث شد که من دیگر دنباله کار ادبیات کودکان را نگرفتم. این کار را رها کردم و بعدها هم که فیروز شیروانلو از کانون رفت و کسانی دیگر به جای او آمدند، یکی دو تا از قصه‌هایی را که من ارائه کرده بودم چاپ شد، تا انقلاب که دوباره کار ادبیات کودکان را شروع کردم و در دوره‌ای که ریاست انتشارات کانون با مهندس حمید ندیمی بود کانون سه کتاب از من چاپ کرد که مدیون حمید ندیمی و خانم فرشته طاشرپور هستم.

چطور شد که به کانون رفتید؟

قبل از کانون در دفتر فیروز شیروانلو کار می‌کردم، سازمانی به نام نگاره. در آنجا با عباس کیارستمی، فرشید مثقالی، نیکزاد نجومی نقاش و عده‌ای دیگر از اهل هنر همکار بودم.

دفتر شیروانلو چه کارهایی انجام می‌داد؟

بیشتر کتابهای کانون در دفتر او تهیه و آماده می‌شد. در آن دفتر بودم که در ۱۳۴۹ سمیناری به مدت یک ماه در نیویورک برگزار شد، و کانون مرا به عنوان نماینده به آنجا فرستاد. البته من هنوز کارمند کانون نشده بودم. یک ماه بعد از سمینار به لندن رفتم و مهر همان سال به ایران بازگشتم و در کانون استخدام شدم. اولین کاری که شروع کردم تدریس انیمیشن بچه‌ها در کتابخانه‌های کانون بود. دوره انیمیشن را در آمریکا گذراندم. مهرداد فخمی و فیروز ملک‌زاده همکاران من بودند. حدود ۵ - ۶ ماه این کار ادامه داشت ولی به دلیل هزینه بالا رها شد.

برای انیمیشن، در فارسی معادلی نداشتند؟

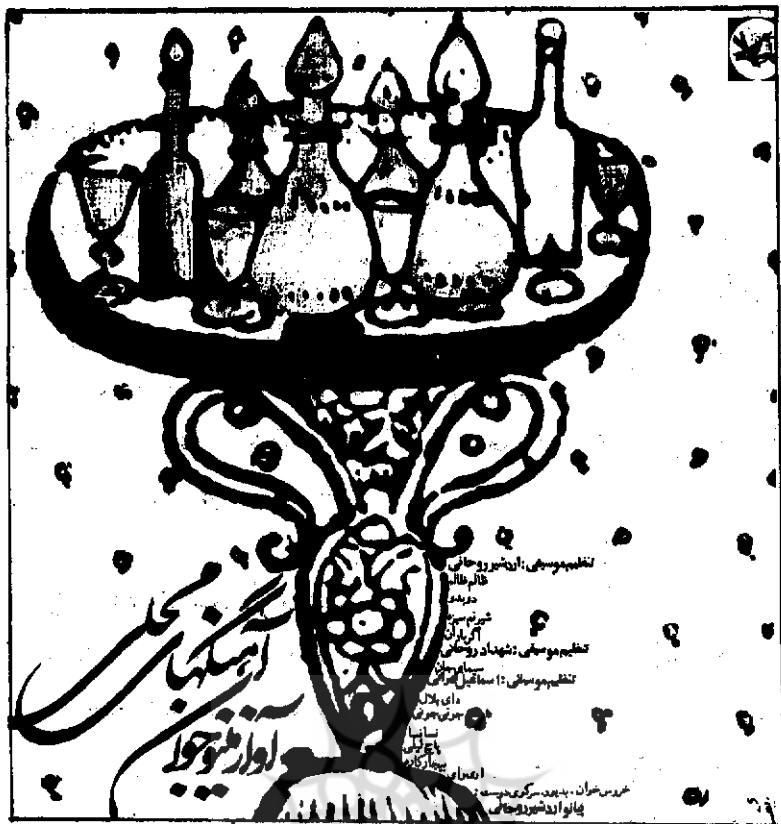
معادلی که ظاهراً فرخ غفاری و دیگران برای آن پیدا کرده بودند، «مُضحک قلمی» بود، ولی جدیداً این کلمه تغییر کرده است. در زمانی که ما کار انیمیشن را رها کردیم، یعنی سال ۱۳۵۰، شیروانلو هم به دلیل اختلافاتی که پیش آمده بود از کانون رفت و خانم لی لی امیرارجمند به من گفت که کانون در فکر تشکیل مرکزی برای تهیه نوار موسیقی و قصه برای بچه‌هاست. خسرو پرنوش که تهیه‌کننده در رادیو بود، قبل از اینکه من وارد این کار شوم، قصه ماهی سیاه کوچولو اثر صمد بهرنگی را روی نوار برده بود. در آن وقت مرکزی برای مواد شنیداری کودکان وجود نداشت و این‌گونه کارها، البته در مقیاسی بسیار محدود، زیر نظر مرکز سینمایی، که آقای ابراهیم فروزش رئیس آن بود، انجام می‌گرفت. از زمانی که من این کار را در کانون شروع کردم، تهیه مواد شنیداری در زمینه‌های مختلف گسترش یافت.

اسم مرکز دقیقاً چه بود؟

«مرکز تهیه نوار و صفحه برای کودکان و نوجوانان».

موسیقی چه؟

متخصص موسیقی برای کودکان در آن روز نبود، ولی اولین کاری که من در کانون انجام دادم، احیای موسیقی فولکلوریک ایران با اجراهای خاص برای کودکان و نوجوانان بود و هدف این بود که بچه‌ها با موسیقی غنی ما، از خردسالی و به روش درست و با اجراهای عالی آشنا شوند.



این فکر از چه کسی بود؟
از خودم.

خانم امیرارجمند دقیقاً از شما چه خواست؟

به من گفتند که این مرکز را اداره کن. من هم اول رفتم سراغ احیای موسیقی فولکلوریک ایران و تعدادی ترانه زیبا پیدا کردم که آقای لطف‌الله مشبری در اثر سه جلدی‌اش گردآوری کرده بود. این سه جلد عبارت است از: آهنگهای محلی گیلانی، آهنگهای محلی دریای مازندران و آهنگهای محلی جنوب؛ اثر مهم و قابل توجهی است.

چرا با آهنگهای محلی شروع کردید؟

برای اینکه اصولاً آواز و ترانه شنونده را بیشتر جلب می‌کند و به همین دلیل برای آموزش و ترویج موسیقی، مؤثرتر است. شش ترانه انتخاب کردیم. در آن زمان فریدون شهبازیان، که در رادیو کار می‌کرد، آنها را برای ارکستر تنظیم و خانم پری زنگنه هم آنها را اجرا کرد. اینها را روی صفحه ضبط کردیم و شرکت آهنگ روز، که همان صفحه فروشی معروف بتھوون بود و کارخانه‌ای در کرج داشت، با تیراژ ۵۰۰۰ تولید کرد. به

طور مرتب آگهی این صفحه‌ها در روزنامه‌ها چاپ می‌شد و خود این تبلیغ به ما کمک کرد که در کارمان بسیار موفق باشیم.

ترانه‌هایی که انتخاب می‌کردید از نواحی مختلف کشور بود؟
بله، همین طور است.

استقبال بچه‌ها و خانواده‌ها چه طور بود؟

بسیار خوب بود، به موفقیت بزرگی دست یافته بودیم و به همین دلیل کار موسیقی فولکلوریک را ادامه دادیم. اثر بعدی، ترانه‌های محلی بود با صدای خانم مینو جوان، همسر سابق ایرج گلسرخی، موسیقی‌دان. خانم جوان دانشگاه را تمام کرده بود، تحصیلات موسیقی داشت و می‌دانست چه می‌خواهیم و داریم چه کار می‌کنیم. برای ایجاد تنوع بیشتر، آهنگها را به آهنگسازان مختلف، مثل کامبیز روشن روان، اردشیر روحانی و اسماعیل تهرانی سفارش دادیم.

واقعاً شما این کارها را از صفر شروع کردید؟

لطف الله مبشری با کتابی که تهیه کرده بود پیشگام ما به شمار می‌آمد. ایرج گلسرخی که در جوانی از اعضای سازمان جوانان حزب توده بود روی آهنگهای محلی کار کرده بود و در رادیو سابقه فعالیت داشت و بعدها هم در خانه جوانان، پیشقدم به شمار می‌آمد. حسین دهلوی هم کارهایی در زمینه فولکلوریک کرده بود، با اجرای خانم منیره وکیلی.

البته اینها به صورت پراکنده کار کرده بودند. کار منظم و انتخاب حساب شده آهنگها و خواننده‌ها با توجه به مخاطب با چه کسی شروع شد؟
در واقع با همین مرکز ما.

افراد را بر چه اساسی انتخاب می‌کردید؟ مثلاً فریدون شهبازیان را؟

او معاون ایرج گلسرخی بود و اطلاع داشتیم که روی ترانه‌های محلی کار کرده بود. افراد بعدی از دانشکده موسیقی فارغ التحصیل شده بودند، مثل اسماعیل تهرانی، اردشیر روحانی، کامبیز روشن روان، مینو جوان و نظایر اینها. این افراد موسیقیدانان درس خوانده، تحصیل کرده و با دانش و باتجربه بودند.

خانم پری زنگنه را بر چه اساس انتخاب کردید؟

قبلاً صدای ایشان را شنیده بودم، اما دلیل مهمتر این که می‌خواستیم از ابتدایی که در آن زمان موسیقی را فرا گرفته بود، فاصله بگیریم. بنابراین سراغ خواننده‌هایی می‌رفتیم که سواد موسیقی داشتند، نُت می‌دانستند و بازاری هم نشده بودند.

و شخصیت هنرمند از دلایل انتخاب بود؟

بله، و این شخصیت را، هم در خانم زنگنه و هم در خانم جوان یافتیم. حتی اولین کاری که از محمدرضا شجریان درآمد، از طریق کانون بود.

فقط به بازار و فروش توجه نمی‌کردید؟

برای ما بازار مهم نبود و اینکه این نوارها آیا فروش خواهند رفت یا نه؟ ما کارمان را با کسانی شروع کردیم که تحصیلات و علم موسیقی داشتند. ما دنبال شهرت آنها نرفته بودیم.

اولین ترانه‌ها چه بود؟

ترانه‌های محلی مانند دختر شیرازی، عزیز جون، شلیل، دست به دستمالم و...

چرا اینها؟

آهنگهای محلی دیگری هم بود، ولی بررسی ما نشان داد که اینها گوش نوازتر و جذاب‌تراند.

همه ترانه‌ها را شنیدید و بررسی کردید؟

در واقع از قبل با آنها آشنا بودیم. مثلاً تم دختر شیرازی را همه ما می‌شناختیم. اولین کار، انتخاب آهنگها بود. سپس فریدون شهبازیان را به خانه خانم زنگنه بردم و او جای صدای خانم زنگنه را برای آهنگها تعیین کرد.

کار آهنگساز چه بود؟

متن ترانه‌ها در کتاب لطف الله مبشری بود. این ترانه‌ها فقط یک خط ملودی و یک



صدای
کودکان

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
از مجموعه صدای شاهر منتشر شده است

حافظ شیراز

باروایت و صدای : احمد شاملو
موسیقی متن : فریدون شهبازیان

شعر نیما یوشیج

با صدای : احمد شاملو
موسیقی متن : احمد پژمان

شعرهای احمد شاملو

با صدای : احمد شاملو
موسیقی متن : اسفندیار منیردزانه

عزلیات مولوی

با صدای : احمد شاملو
موسیقی متن : فریدون شهبازیان

اشعار : هوشنگ ابتهاج

با صدای : هوشنگ ابتهاج
تکوازیانو پرویز اتابکی

بهای هر صفحه ۳۰ ریال

شعر دارند و زمان آنها بسیار کوتاه است. این هنر تنظیم کننده آهنگ است که باید به آهنگها ظرافت موسیقی ببخشد، آنها را تزیین کند و مقدمه و مؤخره بگذارد.

خواننده را بعد از انتخاب متن و آهنگساز انتخاب می‌کردید؟

بله، قاعده کار فریدون شهبازیان به این صورت بود که جای صدای خواننده را پیدا کرد، یعنی از چه نُتی شروع به خواندن کند. در آن زمان ارکستر با هم می‌نواخت و هنوز میکس در ایران مرسوم نبود. ابتدا به استودیو می‌رفتیم و صدا بردار، که صدا بردار رادیو بود، ضبط ارکستر را انجام می‌داد. ضمن کار با جوانی ارمنی به نام آرمیک آشنا شدیم که گیتاریست فوق‌العاده‌ای بود و آنقدر قدرت داشت که آهنگ را بدون تمرین قبلی اجرا می‌کرد. نوازنده‌ها قبل از اینکه با هم تمرین کنند نمی‌توانند در ارکستر بنوازند.

چگونه توانستید خانم پری زنگنه را برای خواندن این ترانه‌ها متقاعد کنید؟

ایشان می‌خواستند کاری برای کودکان بکنند و با اعتمادی که به کانون و کار فریدون شهبازیان داشت، قبول کرد. یک روز جمعه آهنگها را ضبط کردیم و جمعه بعد به منزل

خانم زنگنه رفتیم و ایشان آهنگ را خواند. در طول هفته با آقای شهبازیان به منزل خانم زنگنه می‌رفتیم و تمرین می‌کردیم. کار به این صورت بود که خواننده گوشه را می‌گذاشت و آهنگ ضبط شده را می‌شنید و روی آن می‌خواند.

صفحه‌ها در کجا پُر می‌شد؟

در آن زمان دو کارخانه صفحه پرکنی در ایران بود: آهنگ روز که در کرج بود و متعلق به کریم چمن‌آرا، یعنی همان کسی که صفحه فروشی بتهون را داشت، و دیگری شرکت رویال.

کارهای پوشش صفحه را خودتان می‌کردید؟

بله، جلد صفحه‌ها را فرشید مثقالی ابراهیم حقیقی، بهرام خائف، مصطفی اوجی، طراحی می‌کردند. برای اولین بار ما بودیم که روی برجسب صفحه، توضیحات کامل را نوشتیم و پیش از ما در ایران این کار رسم نبود.

واکنش مردم چه بود؟

خیلی خوب بود. در آگهی روزنامه شماره تلفن صفحه فروشی بتهون را داده بودیم و مردم مرتب به آنجا زنگ می‌زدند. از صفحه سؤال می‌کردند. در موفقیت کار تردید نداشتیم و به همین دلیل خیلی زود آهنگها را روی نوار کاست بردیم.

آیا این صفحات، اولین موسیقی ویژه کودکان و نوجوانان بود که در ایران منتشر می‌شود؟

در رادیو ایران مرحوم خالقی به صورت پراکنده روی آهنگهای محلی، نظیر شلیل و دست به دستمال که خانم الهه و قوامی خوانده بودند، کار کرده بود، ولی به صورت مکتوب و صفحه شده چیزی در بازار نبود.

پس از آوازهای خانم زنگنه آوازهای چه کسی را ضبط کردید؟

بعد از ایشان کار را با خانم جوان ادامه دادیم. دو صفحه ۳۳ دور بزرگ، که آنها هم بازار بسیار موفقیت آمیزی به دست آورد و در بین جوانان و مردم گل کرد، منتشر کردیم.

خانم جوان کدام ترانه‌ها را خواندند؟

آهنگهای محلی مثل دختر بویراحمدی، آسمان، آی سرگتئل، خروس خوان، شیرعلی مردان، سرکوی دوست، هی یار هی یار و ترانه‌ای کردی.

موسیقی اینها را چه کسی تنظیم کرد؟

کامبیز روشن روان و اردشیر روحانی و اسماعیل تهرانی تنظیم کننده آهنگها بودند. آهنگهای دیگری مثل ظالم ظالم، دوبه دو، اگر باران بود، وای بلا، جونى جونى، نسا نسا و پاچ لیلی را اردشیر روحانی، اسماعیل تهرانی و کامبیز روشن روان برای ارکستر تنظیم کردند.

همکاران دیگر چه کسانی بودند؟

در آن زمان دستمان در انتخاب نوازنده باز بود، برعکس امروز. نوازنده‌ها از ارکستر سمفونیک تهران، ارکستر مجلسی تلویزیون و ارکستر رادیو بودند، بهترین نوازنده‌ها. نوازندگان ارکستر سمفونیک تهران از کشورهای اروپای شرقی مانند لهستان، چک اسلواکی، بلغارستان و... بودند. وجدان کار داشتند و دستمزدشان هم کمتر از ایرانی‌ها بود. معمولاً ضبط آهنگها روزهای پنج‌شنبه و جمعه انجام می‌شد، و گاهی هم به مدت ۲۴ ساعت تمام در استودیو می‌ماندیم. با استودیو بل قراردادی بستیم و تقریباً تمام ساعتهايش در روزهای دوشنبه، پنج‌شنبه و جمعه مال ما بود. از صدا بردارهایی هم که با ما همکاری می‌کردند، باید از ایرج حقیقی، حسن عسگری و نکوگر یاد کنم. نکوگر صاحب استودیو بود، ولی بیشتر کارهای ما را درین زمینه ایرج حقیقی انجام می‌داد.

آیا آهنگسازان و نوازنده‌های شما می‌دانستند که برای کودکان و نوجوانان کار می‌کنید؟

نوازنده‌ها خیر، آنها هر رتبی را که می‌دادیم می‌زدند. ولی آهنگسازها به خوبی می‌دانستند مخاطبان‌شان چه کسانی هستند. پس از اینکه مدتی از کارمان گذشت، مرحوم واروژان که تحصیل‌کرده موسیقی بود، پیشنهاد کرد با خانم پری زنگنه روی همه آهنگهای محلی کار کند.

مقام همراستای رفیق

با صدای : یدالله رویانی
موسیقی : مجید انتظامی

دربارهٔ ما
در این کتاب
دوستت دارم
بر جاها و جاها
و دوستت دارم
دوستت دارم
دوستت دارم

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

مقام همراستای رفیق

با صدای : یدالله رویانی
موسیقی : مجید انتظامی

شعاری حقوق محفوظ و مخصوص به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است - تهران - ۲۵۴۶

زندگی و آثار
امونلار

قصه‌های فندق‌شکن
ایک باله از چایکوفسکی



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

ترجمه : زور دوهمال - ترجمه : زور دوهمال - ترجمه : زور دوهمال
با صدای : منوچهر انور
ترجمه : زور دوهمال - ترجمه : زور دوهمال - ترجمه : زور دوهمال
با صدای : منوچهر انور

این اولین پیشنهادی بود که به شما شد؟ ظاهراً پیش از آن شما به دیگران پیشنهاد می دادید؟

بله. واروژان آهنگساز بود و سازنده تنظیم کننده درخشانترین ترانه های موفق خانم گوگوش. نکته قابل توجه در کار واروژان این بود که تکرار در کار او نبود و سرعت در آهنگهایش بود. آهنگهای قدیمی، به مدت یک دقیقه مقدمه داشت که حوصله مردم عادی و نسل جوان را سر می برد و این نکته را ما به دلیل کم تجربگی نمی دانستیم. ولی آهنگهای واروژان این طور نبود و مقدمه آهنگ بیش از ۱۰ ثانیه طول نمی کشید. ما صفحه دیگری از خانم پری زنگنه با تنظیم واروژان منتشر کردیم.

اسم این صفحه چه بود؟

این صفحه از آهنگهای محلی و شعرهایش از همان کتابهای سابق بود. آهنگها عبارت بودند از: شکار آهو، رشیدخان، مستم مستم، ای بلال، دو به دو، بارون بارون، تو بیا، قد بلند، آی لی لی و... بعضی از آنها را واروژان با کتر تنظیم کرد که بسیار موفق بود و نکته بسیار جالب اینکه از ساز قانون یک صدا در آورد که تا به آن زمان سابقه نداشت. یعنی باور کردنی نبود که این صدا از ساز قانون بیرون آمده است. آهنگهای واروژان به صورت میکس ضبط می شد و دیگر ارکستر بزرگ نمی آمد؛ یعنی اول گروه سازهای زهی می آمد، سپس سازهای بادی با آن میکس می شد، یا مثلاً تار، گیتار، فلوت و نظایر اینها یک به یک میکس می شد. می توانستیم تا ۲۲ بار عمل میکس را انجام دهیم و زمانی که میکس نوار تمام می شد، یعنی تمام سازها را ضبط می کردیم، از خواننده دعوت می شد که روی آن بخواند. سپس آخرین کار توسط آهنگساز انجام می شد که مشخص می کرد روی نوار مادر، صدای خواننده یا ارکستر باید چگونه باشد. پس از آن نوار مادر را برای تکثیر به کارخانه صفحه پرکنی می بردیم.

نکته دیگری که علاقه مندم به آن اشاره کنم، اینکه در آن زمان وزارت دارایی از مشروبات الکلی و نوارهای موسیقی مالیات می گرفت. ما در این باره بحث و جدل بسیار کردیم و دلیل آوردیم که کار ما فرهنگی است و نباید مالیات بر آن تعلق بگیرد. بعد از تلاش ما بود که ضبط موسیقی جز و کارهای آموزشی قلمداد شد و از صفحه های کانون دیگر مالیاتی دریافت نشد و برای اینکه در صفحه های ما تقلبی نشود، یک طرف برچسب شناسنامه صفحه و طرف دیگر آن برچسب وزارت دارایی و تمبر آن چسبانده می شد.

یعنی برجسبی که روی شیشه‌های مشروبات الکلی بود، روی صفحه هم بود؟
بله و بسیار زشت بود. باز هم رفتیم و مبارزه کردیم و طرحی جدید برای این گونه
صفحه‌ها دادیم که این طرح هم فکر خودمان بود. وزارت دارایی هم به دلیل نفوذ و
قدرت خانم امیرارجمند تسلیم شد. در این گونه موارد، معمولاً کمیسیون سریعاً ترتیب
می‌دادند و تصویب می‌کردند که مالیات نپردازیم.

کار مهم دیگران چه بود؟

«صدای شاعر». ابتدا با دعوت از احمد شاملو شروع شد که انتخاب شعر هم از خود
او بود.

فکر این کار از شما بود؟

بله. رادیو برنامه‌ای داشت که زمانی حسن هنرمندی آن را اجرا می‌کرد و زمانی ایرج
گرگین. عبارت «صدای شاعر» را ظاهراً آنها به کار برده بودند. در هر حال پس از شاملو،
اشعار نیما یوشیج را ضبط کردیم و به نظر من تنها کسی که می‌توانست اشعار نیما را
صحیح بخواند، احمد شاملو بود. صفحه نیما را با صدای شاملو و موسیقی احمد پژمان
پر کردیم. احمد پژمان اپرایی ساخته بود و به دلایلی، از تالار رودکی قهر کرده بود و با ما
در کانون همکاری می‌کرد. موسیقیدان برجسته، اما گمنامی به شمار می‌رفت و در واقع
معرفی او به جامعه موسیقی توسط کانون انجام شد.

همکاران دیگر «صدای شاعر» چه کسانی بودند؟

بعد از اولین صفحه که اشعار نیما با صدای شاملو و موسیقی پژمان بود، اسفندیار
منفردزاده، که کارمند کانون بود، عهده‌دار این کار شد. من راضی نبودم که او روی صدای
شاملو موسیقی بگذارد؛ شاملو هم رضایت نداشت. به همین علت بیشتر کارهای
«صدای شاعر» با همکاری فریدون شهبازیان انجام گرفت و چون نمی‌خواستیم تنها به
شعر نو پردازیم، سراغ شاعران بزرگ گذشته رفتیم، مانند مولوی، سعدی، حافظ، خیام،
رودکی، ابوسعید ابوالخیر. می‌خواستیم شعرهای ناب این شاعران بزرگ را با اجراها و
موسیقی خوب به جوانان معرفی کنیم. تجربه‌های نخستین شروع شده بود که بر اثر
حوادث انقلاب و رکود در کار کانون، ابتدا متوقف و سپس تعطیل شد.

شاملو چند صفحه دارد؟

حافظ، مولوی، اشعار خودش، نیما، خیام و ابوسعید را هم ضبط کردیم، اما چون ساواک مشکلاتی برای شاملو ایجاد کرد، مجبور شدیم آنها را با اجرای کس دیگری منتشر کنیم و روی این اصل شعرهای این دو شاعر با صدای بیژن مفید ضبط شد. اشعار سعدی را هم هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه) خواند. فریدون مشیری هم اشعار خودش را خواند که با انقلاب مصادف شد. اشعار منوچهر آتشی را م. آزاد خواند که ضبط کردیم، ولی به بازار نیامد. شعرهای سپانلو هم ضبط شد، ولی به همان دلایل منتشر نشد.

برنامه دیگران؟

برنامه دیگری که داشتیم ولی عملی نشد، معرفی شعر غرب بود؛ می خواستیم صدای الیوت و شاعران جهانی و مشهور دیگر را منتشر کنیم که در حد ترجمه ماند و مجال نیافتیم آنها را ادامه بدهم.

کدامیک از صفحات از لحاظ فروش موفق تر بود؟

موفق ترین از نظر فروش خیام بود با صدای شاملو، موسیقی شهبازیان و آواز شجریان.

وقتی شاعری را انتخاب می کردید، آهنگ آن را بر چه اساسی می ساختید؟

نوار شاعر را ضبط می کردیم و آهنگساز روی آن کار می کرد و بعد از آماده شدن موسیقی، صدا و موسیقی را میکس می کردیم.

از شاعران ایرانی دیگر چه ضبط کردید؟

از مجموعه صدای شاعر، صدای اخوان ثالث هم با اشعارش ضبط شد. او در آن زمان مقیم آبادان بود و صدابرداران کانون به آبادان رفتند و صدای او را ضبط کردند. همچنین صدا و اشعار شهریار هم در تبریز توسط صدابرداران کانون، که به آنجا رفتند، ضبط شد.

گزارش فروش صفحه ها را بررسی می کردید؟

بله، ما هر هفته گزارش فروش را می گرفتیم و به خانم امیرارجمند می دادیم. من از

انبار به طور مرتب آمار هفتگی می‌گرفتم. به فروش کاملاً توجه داشتیم و می‌توانستیم موفقیت هر صفحه را براساس فروش، که نشانه‌ای از واکنش جامعه بود، دنبال کنیم.

در چه سالی صفحه به کاست تبدیل شد؟

سال ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵. حُسن کاست این بود که مدت زمان آن بیش از صفحه بود، و معمولاً یک شاعر کلاسیک را در یک طرف کاست می‌گذاشتیم و روی دیگر آن را شاعری مدرن.

اسم واحد شما در این زمان تغییر نکرد؟

نه، همان اسم سابق بود. این نکته را هم بگویم خطری که با آن رو به رو شدیم این بود که صفحه را نمی‌توانستند تکثیر و تقلب کنند، ولی در کاست تقلب به راحتی ممکن بود؛ کما اینکه این مسئله چندین بار برایمان پیش آمد و ما به دادگستری شکایت کردیم، ولی نتوانستیم کاری از پیش ببریم. تقلب به این ترتیب بود که مثلاً یک روی نوار را مولوی می‌گذاشتند و روی دیگر اشعاری دیگر به انتخاب خودشان ضبط و به اسم خودشان منتشر می‌کردند.

۱۹۸

مجموعه «زندگی و آثار» چه بود؟

از سفری که به فرانسه داشتیم، با خودم چند صفحه آوردم. فرانسوی‌ها در معرفی زندگی و آثار هنرمندان استاد بودند، مثلاً در یک صفحه به زندگی شوپن می‌پرداختند که او که بود، کجا متولد شد و چه کارهایی کرد. این آثار را به صورت نمایش رادیویی در می‌آوردیم و از دوبلرهای رادیویی استفاده می‌کردیم و بین نمایش هم قطعاتی از موسیقی می‌گذاشتیم. این صفحه‌ها همراه با کتاب در می‌آمد و عنوان آن «زندگی و آثار» بود. عین متنی که در صفحه خوانده می‌شد در کتاب هم چاپ می‌شد. اولین ترجمه از این مجموعه به قلم خانم امیرارجمند و درباره زندگی و آثار موتسارت بود. بعدها زنده یاد محمد قاضی، که در آن وقت کارمند کانون نبود، دو - سه کار ترجمه کرد. بعد خسرو سمیعی از فرانسه و بهر خ منتظمی هم ترجمه کردند.

آیا هدفتان از این کار آشنا کردن جوانان با موسیقی‌دانان غربی بود؟

بله، و برای اینکه نگویند غرب‌زده هستیم، درباره موسیقی‌دانان ایرانی هم دو تا

صفحه منتشر کردیم، یکی از این صفحات درباره زندگی و آثار امین الله حسین بود. یکی از کارمندان کانون را به پاریس فرستادیم تا با او مصاحبه کند. صفحه دیگر درباره زندگی و آثار ابوالحسن صبا. در آن زمان مرکز حفظ و اشاعه موسیقی وابسته به تلویزیون بود. صدای صبا، قطعات ویلون و سه تار او را به دست آوردیم و آنها را به صورت یک صفحه همراه با یک کتاب منتشر کردیم. نوار بعد هم آثار چایکوفسکی بود که این کار هم به همان دلایل ادامه پیدا نکرد.

آخرین کاری که انجام دادید چه بود؟

آشنایی با سازهای ارکستر سمفونیک بود که فریدون ناصری متن آن را نوشت و گویندگی آن را هم انجام داد، کاستی ۶۰ دقیقه‌ای. این هم به انقلاب برخورد و منتشر نشد. در این کاست بچه‌ها با سازهای ارکستر سمفونیک آشنا می‌شدند. این کار در نوع خود درخشان بود.

نقدها در این زمینه چه بود؟

در ایران فقط نقد سینمایی هست، اما، نقد موسیقی و نقد تئاتر وجود ندارد.

مجموعه ردیف موسیقی ایرانی چه بود؟

این مجموعه بسیار با اهمیت و ماندنی است: ۱۰ صفحه ۳۳ دور از ردیف موسیقی ایرانی. مأخذ این کار هم ردیف موسی معروفی بود. می‌دانید ما ردیف‌های مختلفی داریم. ردیف معروفی، که ما آن را انتخاب کردیم، زیر نظر کامبیز روشن روان اجرا شد. نوازنده‌هایی که این ردیف را اجرا کردند، هر یک در کار خود استاد بودند، مثل هوشنگ ظریف (تار)، مهربانو توفیق (سه تار)، رحمت‌الله بدیمی (کمانچه)، کمال سامع (نی) و اسماعیل تهرانی (سنتور). نوازنده گوشه‌ای از ردیف را می‌نواخت و گوینده درباره آن گوشه توضیح می‌داد. عین همان توضیحات هم روی لفاف صفحه چاپ می‌شد، به دو زبان فارسی و انگلیسی. یک بار پرویز کلانتری این صفحه‌ها را به دانشگاه یو. سی. ال. ای برد که بسیار مورد استقبال واقع شد. فرامرز پایور به این ردیف‌ها اعتراض‌هایی داشت. ما به او پیشنهاد همکاری دادیم و بخشی از ردیف موسیقی را به روایت پایور و با سنتور نوازی او در آوردیم، اما این هم مصادف با انقلاب شد و پخش نشد.

زندگی و آثار
امین اله حسین
 زندگی و آثار
چایکوفسکی



نوشته: فریدون مرزئی مقدم بکوشش: ارسلان ساسانی

نوشته: ارسلان ساسانی

مجموعه مطبوعه مخصوص به کانون آموزش گوی کودکان و نوجوانان است.

این مجموعه هم فکر شما بود؟
 بله.

واکنش به این مجموعه چه بود؟

خیلی خوب. قیمت صفحه‌ها بسیار ارزان بود و در دسترس همه و تا آن زمان هم کار مدرن در موسیقی ایرانی و به ویژه برای کودکان وجود نداشت. مرحوم روح الله خالقی برنامه‌ای در رادیو اجرا می‌کرد به نام «ساز سخن» و ردیف‌ها را به صورت گوشه به گوشه اجرا می‌کرد، ولی کار او به بازار عرضه نشد. بدین ترتیب کار ما اولین ردیفی بود که در قالب صفحه، با توضیحات و با قیمت بسیار مناسب به بازار عرضه شد. این صفحات را نیز بعداً به صورت کاست منتشر کردیم.

ارکستر چگونه انتخاب شد؟

کامییز روشن روان نوازنده‌ها را انتخاب کرد.

ویژگی‌های آقای روشن روان چه بود؟

حسن بزرگی که او داشت این بود که هم منظم و دقیق بود و هم تحصیلات موسیقی

علمی داشت، در آمریکا دکتر گرفته بود. دیگر اینکه در هنرستان موسیقی ملی تدریس می‌کرد و با آموزش موسیقی کاملاً آشنا بود. سازش سنتور بود و از سازهای غربی فلوت می‌نواخت. او در آن زمان موجه‌ترین چهره‌ای بود که در عرصه موسیقی علمی می‌شناختیم.

شما خودتان هم اطلاعات موسیقی دارید؟

خیر، در جوانی شاگرد حسین صبا بودم و سنتور می‌نواختم، ولی استعداد نداشتم و آن را رها کردم.

ولی تا حدی که با موسیقی آشنا هستید؟

بله، مقداری آشنا هستم و در مدت ۱۰ سالی که در کانون بودم چیزهای بیشتری هم در این زمینه آموختم.

اگر موسیقیدانی به جای شما در آن سمت خدمت می‌کرد، بهتر نبود؟

اگر در کانون کاری انجام شد، یا من توانستم کاری بکنم، به دلیل این بود که موسیقی دان نبودم و هیچ اصراری نداشتم که بگویم فلان کار خوب است یا نه و نظر و سلیقه خودم را اعمال کنم. اگر در رأس این کار موسیقی دان گذاشته بودند، هیچ کاری انجام نمی‌شد. اختلافات اجازه کار نمی‌داد. ما خیلی متنوع کار می‌کردیم و به همه جنبه‌های موسیقی توجه داشتیم، مثلاً با همکاری فربرز لاجینی برای کودکان ترانه می‌ساختیم. از طرف دیگر صدای استاد بزرگ موسیقی سنتی شجریان یا ساز استاد هوشنگ ظریف را ضبط می‌کردیم. بسیاری از کسانی که بعداً در قلمرو موسیقی ایرانی فعال شدند، از جمله نسلی هستند که با امکانات و آثار کانون تربیت شدند. در واقع کانون همان نقشی را که در سینما داشت، در موسیقی هم داشت. فریدون شهبازیان، احمد پژمان، کامبیز روشن‌روان، اسماعیل تهرانی، سیمین قدیری، پری زنگنه، محمدرضا شجریان، هوشنگ ظریف، فرامرز پایور و بسیاری از ناموران دیگر در سلک همکاران کانون در آمدند و در تربیت و پرورش نسل بعد تأثیر گذارند.

آموزش مستقیم موسیقی هم داشتید؟

بله، برنامه‌های مختلف آموزشی. حتی از خود موسیقیدانها دعوت می‌کردیم که

بیایند کانون و برای بچه‌ها توضیح بدهند. آقای علیقلی آهنگساز در کتابخانه کانون شاگرد بود. کسی که هم اکنون آهنگساز فیلمهاست، از شاگردان اسماعیل تهرانی بود. از دیگر کارهایی که ضبط کردیم و به صورت صفحه در آوردیم، موسیقی اُرف بود. این موسیقی در کتابخانه‌های کانون به سرپرستی خانم شیدا قره چه داغی اجرا می‌شد. در ایران دو نفر در مکتب اُرف کار می‌کردند، سعید خدیوی در تلویزیون و شیدا قره چه داغی در کتابخانه کانون. حسین علیزاده که اکنون از آهنگسازان بنام کشور است، در آن زمان دانشجوی رشته موسیقی و در کانون مربی بود. شاید بد نباشد بدانید که ما دو صفحه از اجرای سازهای اُرف پُر کردیم که ارکستر بچه‌های کانون نواخته بود.

آیا شما خودتان شاهد استقبال بچه‌ها از این نوع کارها بودید؟

بله، در همه زمینه‌های فعالیت کانون میوه‌های خوبی به بار آمد. در تئاتر خانم فاطمه معتمد آریا و در موسیقی آقای علیقلی از بچه‌های کانون هستند.

گویا در زمینه شعر کودکان هم کارهایی کرده‌اید؟

روی شعرهایی که برای کودکان سروده شده بود موسیقی گذاشتیم. ماجرای آن هم بدین ترتیب بود که خانم سیمین قدیری، از فارغ‌التحصیلان هنرستان عالی موسیقی، معلم موسیقی در مدرسه فرهاد، مدرسه‌ای که زیر نظر خانم توران میرهادی اداره می‌شد، صدای خوبی داشت و روی شعرهایی که محمود کیانوش برای بچه‌ها سروده بود، آهنگ می‌گذاشت. ما از این موضوع مطلع شدیم و با او صحبت کردیم که آهنگها را با تنظیم مجدد و همکاری ارکستر برای کودکان ضبط کنیم. دو کاست از این آهنگها با تنظیم فریبرز لاجینی ضبط شد که به گمانم از موفق‌ترین کارهای کانون است.

چه قصه‌هایی را به صورت شنیداری منتشر کردید؟

شماری از قصه‌هایی که کانون به صورت کتاب منتشر می‌کرد، به صورت صفحه و بعداً نیز کاست منتشر شد، از قبیل گل اومد، بهار اومد از منوچهر نیستانی، ماهی سیاه کوچولو از صمد بهرنگی و لی‌لی حوضک از م. آزاد با موسیقی خانم قره چه داغی. اینها به ویژه با استقبال گسترده کودکان رو به رو بود.

این اندیشه از چه کسی بود؟

از خسرو برنوش که تهیه‌کننده برنامه کودکان در رادیو بود. لی‌لی حوضک با همکاری

گروهی از گویندگان رادیو انجام شد. ثریا قاسمی، بهزاد فراهانی و گمان می‌کنم ژاله علو، که کارگردانی را به عهده داشت، از همکاران این اثر بودند.

شما چه وقت از این کارها کنار رفتید؟

در ۱۳۵۹ که جنگ ایران و عراق شروع شد، کاستی ضبط کردیم به نام ایثار با آهنگسازی کامبیز روشن روان، اسماعیل تهرانی و محمد شمس. در آن زمان می‌خواستند برای تبلیغات جنگ کاری انجام دهند و این کاست آن مقصود را برآورده می‌کرد. کاست ایثار آخرین کاری بود که با همکاری عده‌ای از گروه سابق انتشار یافت. من هم در آن گروه مسؤلیتی نداشتم و فقط عنوان مشاور داشتم.

آثار شنیداری برای کودکان و نوجوانان چگونه ادامه پیدا کرد؟

تعدادی از آثار قبلی تجدید چاپ شد، ایثار هم که انتشار یافت کاستی درباره حافظ ضبط و پخش شد که حالت مشاعره داشت و من و خانم ژاله علو آن را خواندیم.

۲۰۳

شما هیچ تلاشی برای تداوم سنتی که ایجاد شده بود نکردید؟

من از آن واحد رفتم. مرا به انتشارات منتقل کردند و آن قسمت هم عملاً تعطیل شد. در انتشارات ویراستار شدم و دیگر سمت یا مسؤلیتی در تولید مواد شنیداری نداشتم.

به نظر شما، حالا که جامعه آرامش خود را باز یافته است و به تولید گرایش دارد، می‌توان فعالیتهای گذشته، یا نظیر آنها را احیا کرد؟

بله، این امکان وجود دارد، من هیچ مانع خاص در این راه نمی‌بینم.

وقتی مدیر بودید دفتر شما چه طور اداره می‌شد؟

دفتر من در واقع از چهار نفر تشکیل می‌شد: خودم، که مدیر بودم، خسرو بُرنوش که ویرایش صفحه‌ها و نواریها را انجام می‌داد، محمد ابراهیمی که پیگیریهای خارج از کانون با او بود و خانم ایزدی که سایر امور اداری دفتر را انجام می‌داد، همین.

در کارتان آزادی عمل داشتید؟ مداخله نمی‌کردند، سانسور نمی‌کردند؟

بله، آزادی عمل داشتم. خانم امیرارجمند در تمام مدتی که رئیس من بود فقط

مشکلات بخش مراحل می‌کرد و هیچ‌گونه مداخله‌ای در کارها یا اعمال نظر و سلیقه نکرد.

نکته دیگری هست که بخواهید اضافه کنید یا توضیح دهید؟

از کارهای دیگر مرکز صفحه کانون بازسازی تصنیف‌های قدیمی موسیقی ایرانی بود. آثار مهدی خالدی را بهروز علی پناهی تنظیم کرد با آواز سیمین غانم و الهه حمیدی آثار شیدا و عارف با تنظیم اسماعیل واثقی با آواز سیما مافیا. این روزها کار بازسازی تصنیف‌های قدیمی آغاز شده است. تنظیم و بازسازی آثار استاد بزرگ موسیقی ما علی تجویدی با آواز دلنشین محمد افتخاری و با تنظیم مهرداد پازوکی. بازسازی آثار همایون خرم استاد بزرگ موسیقی ما با تنظیم کامبیز روشن روان و آواز محمد اصفهانی. امیدوارم این کارها ادامه بیابد، چون تصنیف‌های قدیمی باید برای هر نسلی تنظیم مجدد شود. در واقع سعی کردیم در زمینه‌های مختلف دست کم نمونه‌هایی ایجاد کنیم که سرمشق فعالیت‌های بعدی باشد. حتماً می‌دانید که غنا، تنوع و گستردگی موسیقی ایرانی کم نظیر است و سالهای سال کار مداوم و جدی لازم است تا حق این موسیقی ادا و به نسل‌های بعدی درست منتقل شود.

۲۰۴

حالا چه می‌کنید؟ البته جز شاعری.

گاهی شرکت‌های کاست با من مشاوره می‌کنند و گمان می‌کنم بر اثر تلاش من بود که محمد نوری و اردشیر روحانی دوباره در یادها زنده شدند. در این راه از هیچ‌گونه کاری مضایقه ندارم و هر کاری بتوانم برای حفظ، غنا و اشاعه موسیقی ایرانی می‌کنم.

آقای احمد رضا احمدی از وقتی که به ما دادید بسیار سپاسگزاریم و برایتان تندرستی و موفقیت آرزو می‌کنیم. نیز آرزو داریم که هدف‌های شما دنبال شود و فرزندان این کشور از نعمت مواد شنیداری مناسب بهره‌مند باشند.*

* نوار گفت و گو با م. آزاد و احمد رضا احمدی درباره کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و تاریخچه و پیشینه آن در جریان سرعت کیف یکی از همکاران از بین رفت. این گفت و گو براساس مصاحبه مجدد با آقای احمدی تنظیم شده است. امیدواریم در فرصتی دیگر دانسته‌ها و تجربه‌های ارزشمند شاعر گرامی م. آزاد را که از ویراستاران کانون بوده است، با خوانندگان در میان بگذاریم. مجله بخارا